

کمبودهای مسئولیت اجتماعی صنعت نفت

به بهانه ۷۴ سالگی ملی شدن صنعت نفت

یزدان شهیدزاده

روزنامه‌نگار

هر بار که سخن از مسئولیت‌های اجتماعی به میان می‌آید، داستانی از پدربزرگم در ذهنم زنده می‌شود. در نیمه دهه ۵۰، زمانی که مهندسان اروپایی در ارتفاعات ناز، در دل کوه‌های جم استان بوشهر مشغول شناسایی مخازن گاز بودند، «دوبروس» فرانسوی، مهندس اکتشافات، به پدربزرگم می‌گوید: «روزی اینجا آبادترین نقطه دنیا خواهد شد.» اگر امروز هنر گفت‌وگو را بلد بودیم و توسعه سیاسی استمرار می‌یافت، شاید صنعت وابسته به نفت و گاز در کنار عظمت دریا می‌توانست به حقیقت، بوشهر را به آبادترین نقطه زمین تبدیل کند. در این صورت، به جای آنکه از کمبودهای مسئولیت اجتماعی صنعت‌نفت‌سخنی بگوییم، امروز می‌توانستیم آن را به‌عنوان یک مدل موفق به جهان معرفی کنیم اما صنعت‌نفت ایران در استان‌های بوشهر و خوزستان، به جای اندیشیدن به توسعه، فقط بر تولید متمرکز بوده است. نتیجه این یک‌بُعدی‌نگری، موجب شکل‌گیری تداخلات عمیق در سطوح اجتماعی، زیربنایی و محیط‌زیستی بوده است. جمعیت مناطق نفت‌خیز به‌شدت افزایش یافته و این رشد شتابان، فشار سنگینی بر زیرساخت‌ها وارد کرده است؛ فشاری مضاعف‌تر از بحران عمومی مسکن در ایران، کمبود منابع آب و سرانه پایین فضاهای عمومی بر گرده بومی‌نشینان سنگینی می‌کند. گویی برای توصیف بهتر این وضعیت باید از عباراتی مانند «توربو»، «پلاس» و «سوپور» در کنار واژه‌های «نتش»، «فشار» و «تداخلات» استفاده کرد! مسئولیت اجتماعی، قاعدتاً باید پیش از بروز تداخلات اجتماعی آغاز شود اما در ایران، این مفهوم پس از وقوع بحران و در واکنش به ناراضیاتی‌های اجتماعی مطرح می‌شود. شرکت‌ها و سازمان‌ها پروژه‌هایی تحت عنوان CSR تعریف می‌کنند اما احساس غالب در میان جوامع محلی این است که این اقدامات، بیش از آنکه امری جامع و جامعه‌نگر باشند، جلوی زبنتی، سلیقه‌ای، خیرخواهانه و حتی صدقه‌آبانه دارد. هر چند صنعت نفت خود را پیشگام در مسئولیت اجتماعی می‌داند اما وقتی این صنعت بزرگ‌ترین بنگاه اقتصادی کشور است و دامنه نگاه‌داری آن حتی به وزارتخانه‌هایی چون کار، آموزش‌وپرورش و دفاع هم کشیده شده که قیاس وضع موجود با توقع و انتظارات همخوانی ندارد. در پی توسعه روزافزون مجتمع‌ها و پالایشگاه‌های گازی و گسترش پتروشیمی‌ها در جنوب استان بوشهر، شهرهایی مانند کنگان، عسلویه و جم، جمعیت این مناطق در مدت‌زمانی کوتاهی دو برابر شده است. این سیل مهاجرت، علاوه بر برهم‌زدن تعادل نسبت جنسیتی، به افزایش سرسام‌آور قیمت مسکن و زمین انجامیده و تقاضایی فراتر از ظرفیت عرضه را ایجاد کرده است. به‌واسطه سیاست‌های کلان نادرست، جوامع محلی در جنگ بقا، زندگی را دارند می‌بازند و سرانه‌های فضاهای فرهنگی، آموزشی و ورزشی این مناطق به‌غایت انحراف بیشتری از استانداردها رانشان می‌دهد. مسئولیت اجتماعی به‌معنی حفاظت از شأن انسانی و بحران‌زدایی به جای بحران‌آفرینی است، اما بی‌توجهی مسئولان به دو اصل کلیدی شفافیت و پاسخگویی موجب شده است که حتی با وجود اسناد بالادستی و نظام‌نامه‌های متعدد، مسئولیت اجتماعی، اقناع جوامع محلی را در پی نداشته باشد. تا زمانی که این مسئله در قالب یک قانون مصوب نشود، مسئولیت اجتماعی به‌پایداری اجتماعی منجر نخواهد شد؛ چراکه هنوز نفت بین تکالیف قانونی و مسئولیت اجتماعی مرز کشیده. این یعنی صنعتی مانند نفت، CSR را وظیفه قانونی خود نمی‌داند و تنها به فراخور فشار، مطالبه‌گری و اعتراض بومی‌نشینان دست به اقدامات نمایشی و به‌صرفه می‌زند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که ۷۰ درصد شرکت‌های نفتی بین‌المللی، گزارش‌های سالانه خود را درباره مسئولیت اجتماعی منتشر می‌کنند، اما در ایران این رقم کمتر از ۱۰ درصد است. هر چند وزارت نفت مدعی است که نزدیک به ۴۷ همت در این حوزه بودجه مصوب دارد، اما تاکنون گزارش دقیقی از میزان تخصیص، پراکندگی و جزئیات پروژه‌های اجرایش در رسانه‌ها منتشر نشده است. در اتحادیه اروپا، استانداردها‌سازی و گزارش‌دهی پایداری در حوزه مسئولیت اجتماعی به قانون تبدیل شده است و حتی شرکت‌های غیراروپایی که در منطقه یورو فعالیت دارند، ملزم به رعایت این قوانین هستند. نه‌تنها در کشورهای توسعه‌یافته، بلکه حتی در پاکستان نیز مسئولیت اجتماعی به قانون تبدیل شده است. شاید مجلس ما نیز پس از تکمیل طومار‌های امضاء برای اجرای قوانین مربوط به عفا و جحاب و پرداختن به اولویت‌ها و مواعع خودساخته‌اش، بتواند زمانی را به چنین مسئله‌مهمی اختصاص دهد.



عکس: ایران‌را

بازخوانی يك تاريخ ۳۰ساله

بررسی بحران ماهیت در سازمان‌های مردم‌نهاد حوزه آسیب‌های اجتماعی

محمد بینازاده / کوثر کریمی‌پور / مرضیه نوری / نیکا نصیری

پژوهشگر اعتیاد / پژوهشگر اجتماعی / روزنامه‌نگار / فعال اجتماعی

سمن منتقل می‌کند تا در آن فرآیند، برنامه مداخلاتی متناسب با این نیازها طراحی، سپس به اجرا درآید. از این رو بنیادی‌ترین خصوصیت یک سمن از دیدگاه ما دو چیز است: نخست، تعاملی اجتماع محور با جامعه هدف برای تشخیص نیازهای آنان داشته باشد دوم، برای این نیازها در فرآیندی مشارکتی میان کارشناسان میدانی و رأس سمن برنامه‌ریزی شود.

بر پایه این دو خصلت، دو سطح تعامل دیگر قرار می‌گیرد: تعامل با دولت و تعامل با سمن‌های دیگر. انتظار می‌رود سمن‌ها به‌عنوان نهادهایی مستقل، نقشی مطالبه‌گر از دولت را ایفا کنند. اما آیا این رابطه به‌گونه‌ای بوده که بتوان انتظار داشت آن‌ها توانایی تغییر در سیاست‌گذاری دولت را داشته باشند؟ در واقع سازمان‌های مردم‌نهاد باید بتوانند با فعالیت‌های خود تغییراتی ملموس در سیاست‌های عمومی ایجاد کنند. با این حال بسیاری از روز نخست با هدف تأسیس یک بخش خصوصی (ونه‌سازمانی مردم‌نهاد و خیریه) دست به این کار زده بودند، برخی از ملاحظات و ایرادات این نوشتار متوجه آن نمی‌شود. اما نقطه‌ای انحراف از آن جایی است که بخش خصوصی بخواهد خود را در هیئت سمن بازتولید کند.

با این حال نقطه اوج آن چه ما استحاله‌ی نوئولیرالی نامیدیم را باید در تعامل تولد دوباره با دولت بر سر تبصره‌ی دو ماده‌ی ۱۶ جست‌وجو کرد: بنا به ماده‌ی ۱۶ قانون مجاز به با مواد مخدر مقرر شده بود، مراکز اقامتی اجباری برای درمان گروهی از مصرف‌کنندگان مواد تحت عنوان «معنادر متجاهر» راه‌اندازی شود. براساس آن، پلیس این گروه از مصرف‌کنندگان را در سطح شهر جمع‌آوری می‌کرد و در نهایت با حکم قضایی به مراکز اجباری تحویل می‌داد تا برای یک دوره‌ی درمانی مشخص در آنجا نسبت به قطع تمرکززدایی کند. در چنین ساختاری، شبکه نه‌تنها به مکرر‌نسبت به ماده‌ی ۱۶ و تا کارآمدی این شیوه‌ی الگوی اجباری، در مان اعتیاد، این ماده به هر مرحله‌ی اجرا درآید، اما به پیوستن آن، تبصره‌ای مصوب شد که در صورت انتخاب فرد مصرف‌کننده‌ی دستگیرشده برای درمان اختیاری، آن‌ها به کمپ‌های اختیاری ارجاع داده شوند. به این ترتیب، تولد دوباره با دارا بودن شبکه‌ای از کمپ‌های اختیاری که یا شعبه‌های آن‌ها بودند یا با استقلال از تولد دوباره نسل سوم سمن‌های این حوزه را شکل داده بودند، در قبال دریافت بودجه از دولت، نامزد اجرای این تبصره در سال ۱۳۹۲ شد. براساس گزارش‌های میدانی منتشرنشده درباره‌ی فرآیند اجرای این طرح، کمپ‌ها عملاً به زندان‌های غیررسمی برای نگهداری معنادر متجاهر تبدیل شدند که اولاً از حد نصاب استانداردهای حقوقی زندان بر خوردار نبودند و ثانیاً با هزینه‌ای به‌مراتب کمتر از زندان، همان کار را انجام می‌دادند.

ازسویی دیگر بررسی ساختار قدرت و فرآیند تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی در تولد دوباره، نکات قابل توجهی را آشکار می‌کند. براساس اطلاعات اساسنامه، جمعیت خیریه تولد دوباره به‌عنوان یک موسسه غیرتجاری ثبت شده و دارای ساختار رسمی، هیئت‌مدیره، مدیرعامل، خزانه‌دار و بازرسان است. هیئت‌مدیره، تصمیم‌گیرنده اصلی بوده و مدیرعامل وظیفه اجرای مصوبات را برعهده دارد. تصمیمات مالی و اسناد تعهدآور با امضای مشترک مدیرعامل، رئیس هیئت‌مدیره و خزانه‌دار معتبر هستند. این ساختار بر تمرکز قدرت در سطح مدیریت عالی تأکید دارد و محدودیت زمانی برای دوره‌های مدیریت تعریف نشده است. مدیرعامل نخست، موسس و بنیان‌گذار جمعیت خیریه تولد دوباره، این مجموعه را در سال ۱۳۸۱ تأسیس کرده و از همان سال تا زمان کناره‌گیری، مدیرعامل این سمن بوده است. پس از او، مدیرعامل بعدی از سال ۱۳۸۶ انتخاب و تاکنون در این سمت باقی مانده است. به این ترتیب طی ۲۲ سال، مدیریت این سمن به‌طور مشخص در اختیار دو نفر بوده است. نکته دیگر به شیوه تصمیم‌گیری و جهت‌گیری برنامه‌ها مربوط می‌شود. هر چه از آغاز شکل‌گیری تولد دوباره به زمان حاضر نزدیک‌تر می‌شویم، گرایش غالب به‌سمت اجرای برنامه‌های سفارشی و تعیین‌شده از سوی دولت افزایش یافته است. در مقابل، دریافت باز‌خورد از اجتماع گروه هدف برای برنامه‌ریزی به‌تدریج اهمیت خود را از

پیشینه‌ی این نوشتار تجربه‌ی زیسته و تأملات نظری نویسندگان آن درباره‌ی سازمان‌های مردم‌نهاد غیردولتی (سمن‌ها) به‌ویژه در زمینه‌ی آسیب‌های اجتماعی است. بیش از سه‌دهه تجربه‌ی جمعی ما بر این استنتاج استوار است که فعالیت سمن‌ها در این حوزه، با وجود خواست یا ادعای شان، دچار اشکالاتی در سطح نظری و میدانی بوده و این مشکلات هنوز هم پاسخی درخور نیافته‌اند. این مقاله با هدف طرح مسئله، به بررسی مصادیق و روایت‌هایی از شکل‌گیری و تحولات جمعیت خیریه‌ی تولد دوباره و کانون کودکان کار کوشا در حوزه‌های اعتیاد و کار کودک و مطالعات موردی در این باره می‌پردازد. روایت‌های ارائه‌شده در این متن، با استناد به شواهد تجربی، بر چالش‌هایی همچون جایگزینی نقش مطالبه‌گری سمن‌ها با کارگزاری برای دولت، نظام تصمیم‌گیری بالا به پایین، نبود سازوکارهای مؤثر برای نیازسنجی اجتماع‌محور، نبود شفافیت مالی و در نهایت بحران ماهیتی این نهادها در ایران تمرکز دارد. افزون بر این، در این بررسی رویکردهای جایگزین از جمله تجربه‌ی بنیاد توسعه‌ی کارآفرینی زنان و جوانان و پروژه‌ی ال‌شتر (سلسله) نیز مورد توجه قرار گرفته است تا الگوهای متفاوتی از عملکرد نهادهای مدنی ارائه شود. مسئله‌ای که این نوشتار از خلال روایت تجربه‌ی سمن‌ها طرح خواهد کرد، بحران ماهیت آن‌ها در سه‌دهه‌ی گذشته است. به‌نظر می‌رسد در مجموع در این فاصله‌ی زمانی، گروهی از سمن‌های بزرگ و مؤثر طی جریانی، به‌تدریج از نقش مطالبه‌گرانه فاصله گرفته و به کارگزار دولت تبدیل شده‌اند. این تغییر هویت، در کنار ساختار درونی متصلب و تعامل یک‌سویه با جامعه، پیامدهای نامطلوبی را به دنبال داشته است؛ نبود شفافیت مالی، ناکارآمدی در ارائه‌ی خدمات و رقابت ناسالم میان سمن‌ها. پرسش کلیدی این است: کدام گروه از سمن‌ها در سه‌دهه‌ی گذشته دچار استحاله‌ی ماهیتی شده‌اند و کدام یک توانسته‌اند برای انجام مأموریت اصلی خود، ساختارهای مشارکتی ایجاد کنند، با جامعه تعاملی اجتماع‌محور داشته باشند و با دیگر سازمان‌های غیردولتی شبکه‌های همکاری تشکیل دهند؟ به‌سخن دیگر، چگونه یک سازمان غیردولتی می‌تواند در ایران امروز به‌جای تأکید بر بقا در سیستمی نوئولیرال، بر ایجاد تغییرات اجتماعی و ایفای نقش نمایندگان واقعی جامعه‌ت‌مرکز کند؟

پیش از آغاز سخن لازم است تأکید کنیم که این نوشتار در پی طرح مسئله، از خلال بازخوانی انتقادی نقش سمن‌ها در حوزه‌ی آسیب اجتماعی است و بیش از آن که در پی تحلیل و پاسخ‌دهی باشد، در پی پرسش است. شناسایی و زمینه‌سازی مسئله‌ی پژوهش بدون شک، گام نخست در فرآیند پژوهش است و به هر‌جسته کردن شکاف دانش و لزوم نگاه انتقادی به نقش این سازمان‌ها کمک می‌کند. اما گذر از این مرحله‌ی مقدماتی مستلزم تعامل فعال با موضوع از طریق پژوهش تجربی نظام‌مند و روش‌شناسی دقیق است. در واقع این متن، پژوهشگران از جمله خود نویسندگان را دعوت می‌کند تا در فرآیندی نظام‌مند به گردآوری شواهد مربوط و تحلیل دقیق داده‌های جمع‌آوری‌شده بپردازند. این نوشتار با زمینه‌سازی و شناسایی مسئله‌ی پژوهش صرفاً مسیر پرسش را روشن می‌کند؛ پیامودن این مسیر برای رسیدن به نتایج معتبر و قابل اعتماد، نیازمند تلاش پژوهشی متعهدانه و روشمند است.

قبل از ورود به بحث روشن کنیم که این نوشتار از مباحث مربوط به سیاست‌نام‌گذاری این نوع سازمان‌ها و تعریف حدود و ثغور آن‌ها عبور می‌کند و تمرکز خود را بر ویژگی‌های کارکردی این سازمان‌ها و کیفیت تعامل آن‌ها برای طرح مسئله می‌گذارد. این سازمان‌ها در ادبیات علوم اجتماعی و انسانی با عناوینی چون سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های غیرتفاعی، سازمان‌های بخش سوم، سازمان‌های مردم‌نهاد و بعضاً (با در نظر داشتن تفاوت‌ها) خیریه‌ها شناخته می‌شوند. ما در این ج‌اضمن انتخاب رایج‌ترین نام‌گذاری در ادبیات موضوع، یعنی سازمان مردم‌نهاد غیردولتی یا سمن، به سازمان‌هایی اشاره داریم که به‌طورکلی یا تا حد زیادی، توسط شهروندان تشکیل شده و مستقل از کنترل دولت فعالیت می‌کنند، در راستای نوعی از خیر عمومی فعالیت می‌کنند، انگیزه‌ی سوده‌هی ندارند و برای رسیدن به اهداف خود عمدتاً به کار داوطلبانه متکی هستند.

چارچوب مفهومی

همان‌طور که گفته شد، این نوشتار از خلال روایت شکل‌گیری و تحولات نسلی جمعیت خیریه‌ی تولد دوباره و کانون کودکان کار کوشا به طرح مسئله‌ی خود می‌پردازد. همچنین به نمونه‌هایی از رویکردهای بدیل، مانند تجربه‌ی بنیاد توسعه‌ی کارآفرینی زنان و جوانان و پروژه‌ی ال‌شتر (سلسله) نیز اشاره شده است تا زمینه‌ای برای مقایسه و تحلیل بهتر برای پاسخ به پرسش مرکزی فراهم شود. در این راستا اما دو دسته‌بندی مفهومی، روایت و طرح مسئله را تسهیل می‌کند: چهار سطح تعامل و چهار ویژگی کارکردی؛ با این اشاره اکنون می‌توان به پرسش مرکزی پرداخت:

چرا سازمان‌های مردم‌نهاد که با هدف کمک به بهبود وضعیت اجتماعی تأسیس شده‌اند، از این رسالت اصلی خود فاصله می‌گیرند؟

به‌طور معمول برای ارزیابی کارایی یک سمن، ویژگی‌های مختلفی را مورد بررسی قرار می‌دهند. از جمله ارزیابی هزینه کارایی و مقرون‌به‌صرفگی خدمات ارائه‌شده به گروه هدف، مطالعه سازوکار دریافت باز‌خورد از گروه هدف نسبت به خدمات ارائه‌شده، کیفیت دانش کارشناسی داوطلبان ارائه‌دهنده خدمات و شفافیت مالی سمن در هزینه‌کرد فعالیت‌ها. با این حال باید توجه داشت که هرچند تک‌تک این شاخص‌ها در جای خود اهمیت فراوانی دارند اما خود، تابع متغیرهای دیگری هستند که می‌توانند بر کیفیت این شاخص‌ها اثرگذار باشند. در واقع چگونگی تعامل درونی سمن و نیز تعامل آن با اجتماع گروه هدف، دولت و نیز با سمن‌های دیگر بر شاخص‌های بالاتا‌ثیر می‌گذارد؛ هم‌چنان که از پرسش مرکزی این نوشتار برمی‌آید، فرض اساسی در تأسیس هر سمن، کمک به بهبود وضعیت اجتماعی گروه هدف است. این فرض خود حامل پیش‌فرض دیگری است: سمن‌ها در تعامل میدانی با اجتماع گروه هدف، نیازهای آنان را به‌درستی شناسایی می‌کنند، سپس قاعده میدانی سمن در ساختاری دموکراتیک و یا فرآیندی مشارکتی این نیازها را به رأس

نگاه پژوهشگران